

A Study of the Relation between the Fragile State and the Spread of Salafism in Yemen

Received: 2022-06-02

Accepted: 2022-08-28

Ahmad Biglari *

The present research concerns the relation between the fragile state in Yemen and the spread of Salafism in the country. The method of the research is descriptive and analytic. The findings indicate that since fragile governments fail to accomplish their vital tasks, such as exercise of authority and provision of services, they lack adequate legitimacy and are incapable of exploiting the resources of the country. As a result, they face a crisis of national solidarity and national identity. Overall, as a consequence of the fragility of the government of Yemen due to the disruption of its authority and legitimacy, and ultimately, the incapacity of the government, non-governmental actors, particularly Islamist groups, do the governmental tasks. Given the regional support of Salafism, particularly by Saudi Arabia, as well as the political act of international actors and instrumental deployment of Jihadi Salafists, these groups enjoy an ideological potential and the power to provide services in regions in which the government lacks authority and legitimacy. This has led to the spread of Salafist groups in the region. However, this is not to ignore the impact of other factors on the growth or decline of Salafist groups.

Keywords: Political currents; fragile government; Salafism; Jihadi Salafism; Yemen.



Vol 25, No. 99, Autumn 2022

* Assistant professor, Department of Political Sciences, College of Administrative Sciences and Economics, University of Arak, Arak, Iran. Email: a-biglari@araku.ac.ir.

بررسی رابطه‌ی دولت شکننده و گسترش سلفی‌گری در یمن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۱۲

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۶/۶

احمد بیگلری^۱

هدف پژوهش حاضر بررسی رابطه‌ی دولت شکننده و گسترش سلفی‌گری در یمن است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که دولت‌های شکننده به دلیل ناتوانی در انجام کارویژه‌های حیاتی دولت، یعنی اعمال اقتدار و ارائه‌ی خدمات، از مشروعیت کافی برخوردار نبوده و در بهره‌گیری از منابع کشور قابلیت اندکی دارند. در نتیجه، همبستگی ملی و هویت ملی در کشورهای مزبور با بحران مواجه است. در مجموع، می‌توان گفت شکنندگی دولت در یمن به علت اختلال در اقتدار، مشروعیت و نهایتاً قابلیت دولت، سبب گردیده تا کارویژه‌های دولت را بازیگران غیردولتی به ویژه گروه‌های اسلام‌گرا انجام دهند. با توجه به پشتوانه‌ی منطقه‌ای سلفی‌گری به خصوص از سوی عربستان سعودی از یک طرف، و نیز بازی سیاسی بازیگران بین‌المللی و استفاده ابزاری از سلفیه‌ی جهادی، این گروه‌ها از پتانسیل ایدئولوژیک و نیز توانایی ارائه‌ی برخی خدمات در مناطقی که حاکمیت و اقتدار دولت دچار ترک شده و مشروعیت آن کاسته شده، برخوردارند. همین امر به گسترش آن‌ها کمک کرده است. در عین حال، نباید تأثیر عوامل دیگر را در رشد و یا افول این گروه‌ها نادیده گرفت.

کلیدواژه‌ها: جریان‌شناسی سیاسی، دولت شکننده، سلفی‌گری، سلفیه‌ی جهادی، یمن.



جغرافیای یمن از گذشته تاکنون یکی از مناسب‌ترین محیط‌ها برای پیدایش و رشد اندیشه‌ها، مکاتب، مذاهب و گروه‌های گوناگون بوده است. بسیاری از فرقه‌های اسلامی و حتی پیروان سایر ادیان الهی در این محیط زیسته‌اند. گروه‌های سلفی هم از این قاعده مستثنا نیستند. این کشور با ساختار قبیله‌ای، از تنوع مذهبی زیادی برخوردار است و گروه‌ها و جماعت‌های اسلامی زیادی در آن وجود دارند. از شیعیان زیدی که قریب به یک هزاره، طی چند دوره، حاکمیت بر یمن را برعهده داشتند و یکی از جمعیت‌های اصلی یمنی محسوب می‌شوند گرفته تا گروه‌های متصوف؛ از اخوان المسلمین تا سلفی‌های جهادی که در دهه‌های اخیر در این کشور مأوا گزیده‌اند.

پس از برکناری آخرین امام زیدی (۱۹۶۲) تا امروز، یمن حوادث گوناگونی را از سر گذرانده است. چند دهه، به دو بخش شمالی و جنوبی با حاکمیت مجزا تقسیم شده بود: «جمهوری عربی یمن» و «جمهوری دموکراتیک یمن». این دو بخش، در دوران جنگ سرد، عرصه‌ی رقابت دو بلوک غرب و شرق بودند تا این که در سال ۱۹۹۰ م با اتحاد دو بخش، جمهوری عربی یمن با ریاست علی عبدالله صالح تا سال ۲۰۱۲ م در قالب یک کشور به وجود آمد (بیگی، ۱۴۰۰، ص. ۱۷-۱۸). یمن سرزمین قبیله‌ها است و ایجاد یک دولت ملی در آن، با دشواری روبه‌رو است. از این رو، علی عبدالله صالح طی سه دهه زمام‌داری خود، با ایجاد نوعی توازن میان نیروهای قبیله‌ای، توانست بر یمن فرمان براند. وی کوشید با فسادادن به عربستان سعودی، از کمک‌های مالی آن بهره‌مند شود. در مقابل، به سلفیه‌ی وهابی امکان داد تا در یمن گسترش یابد. هم‌چنین جنگ جویان بازگشته از جهاد با شوروی هم این سرزمین را بستر مناسبی برای فعالیت خود دیدند. همین دسته، بعدها، هسته‌ی سلفیه‌ی جهادی در یمن را با شکل‌دهی به سازمان القاعده، در جزیره‌العرب بنا نهادند. باین همه و با وجودی که از گذشته، عمده جمعیت یمن را شیعیان زیدی و سنی‌های شافعی تشکیل داده‌اند، طی دهه‌های اخیر، سلفی‌گری در یمن رشد قابل توجهی داشته است. این رشد از علل و عوامل متعدد داخلی و خارجی نشأت می‌گیرد که پرداختن به همه‌ی آن‌ها در یک مقاله امکان‌پذیر نیست. در این جا نویسنده می‌کوشد رابطه‌ی میان دولت شکننده و گسترش سلفی‌گری را با بررسی جریان‌های سلفی در یمن به پرسش درآورد. مدعای نویسنده آن است که دولت شکننده، یکی از بسترهای مساعد برای رشد سلفی‌گری در جهان اسلام است. باین حال، این رابطه، دوسویه و برهم‌کنشی است و گسترش سلفیه به ویژه سلفیه‌ی جهادی هم می‌تواند بر شکنندگی دولت بیفزاید.





مسأله‌ی دولت شکننده به مثابه‌ی بستر رشد بنیادگرایی و نه لزوماً سلفی‌گری، در برخی مناطق هم‌چون عراق و لیبی و به طور کلی منطقه‌ی غرب آسیا، موضوع پژوهش‌های دیگری بوده است. این مسأله در برخی حوزه‌های مطالعاتی هم‌چون جنگ و صلح و نیز توسعه و پیش‌تر از زاویه دید جامعه‌شناختی، به ویژه جامعه‌شناسی تاریخی و یا از منظر رهیافت نهادی، موضوع پژوهش بوده است. با توجه به اثرگذاری سلفی‌های جهادی در سال‌های اخیر و نیز جنگ داخلی یمن طی نزدیک به یک دهه‌ی گذشته، شناسایی این جریان و بستر شکل‌گیری و گسترش آن، هم از حیث مطالعات جنگ و صلح و هم از زوایای دیگر حائز اهمیت است. به خصوص اینکه اغلب گروه‌های سلفی در راستای مبارزه با سیطره‌ی کامل انصارالله بر یمن، هم‌سو هستند و در این راستا با دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ائتلاف می‌کنند. لذا از منظر مطالعات امنیت منطقه‌ای هم این موضوع می‌تواند با اهمیت شمرده شود. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد تأیید فرضیه‌ی دولت شکننده به عنوان بستری برای رشد سلفی‌گری، برای پیش‌بینی وضعیت آینده‌ی سیاسی در یمن کمک‌کننده باشد.

پیشینه

به طور کلی، بسیاری از محققان حوزه‌ی مطالعات منطقه‌ای و به خصوص کسانی که در حوزه‌ی افراط‌گرایی مذهبی پژوهش کرده‌اند، یکی از عوامل اساسی در رشد و گسترش افراط‌گرایی را عدم موفقیت فرایند دولت-ملت‌سازی می‌دانند. به طور خاص، درباره‌ی رابطه‌ی دولت شکننده با گسترش بنیادگرایی و نه لزوماً سلفی‌گری، پژوهش‌هایی صورت گرفته است. کاویانی‌راد و همکاران (۱۳۹۷)، با نمونه‌پژوهی داعش در مصر معتقدند شکنندگی دولت مصر در کنار عوامل دیگری چون ساختار جغرافیایی و پیوستگی‌های ژئوپلیتیکی و محذورات سیاسی و بین‌المللی حاکم بر شمال صحرای سینا، زمینه‌ساز قلمروپایی و گسترش داعش در این منطقه بوده است. استدلال آن است که نارضایتی عمومی برخاسته از بحران مشروعیت، سبب گرایش شهروندان به سازمان‌های بنیادگرا شده است (کاویانی‌راد و همکاران، ۱۳۹۷، ص. ۲۷-۲۸).

سلطانی‌گیشینی و همکاران (۱۳۹۶) معتقدند که جنگ‌های جدید که در آن بازیگرانی هم‌چون داعش، طرف‌مخاصمه هستند، به دلیل بستر دولت شکننده، در خاورمیانه پدید آمده‌اند. آن‌ها معتقدند وجود دولت‌های شکست‌خورده‌ی متعدد در یک منطقه، با توجه به ویژگی‌های مشترکی که دارند، سبب ایجاد جنگ‌های جدید در آن شده و آن منطقه را به یک منطقه‌ی شکست‌خورده تبدیل می‌کند.



میخائیل و گوژانسکی (۲۰۱۷) مسأله شکست و ناکامی دولت-ملت‌سازی در جهان عرب را در کشورهای عراق، یمن، سوریه، لبنان، اردن و فلسطین و پادشاهی‌های عرب به خصوص پس از پدیده‌ی بهار عربی مورد مطالعه قرار داده و به مداخلات خارجی و بسترهای جغرافیا-سیاست در این حوزه توجه داشته‌اند (Michael & Guzansky, ۲۰۱۷). این دو، از پژوهش‌گران اسرائیلی بوده و با نظر به منافع و امنیت این رژیم، مباحث خود را مطرح کرده‌اند.

آردماغنی^۱ (۲۰۱۶) از پژوهش‌گران اروپایی متخصص در حوزه‌ی منازعه در یمن، بر آن است که منازعات چندلایه در این سرزمین و به‌ویژه بسط و گسترش نفوذ جهادگرایی و سازمانی چون القاعده در شبه جزیره‌ی عربی، پیامد عدم موفقیت در دولت-ملت‌سازی در یمن، در کنار عوامل دیگر بوده است.

با این همه، در مورد نسبت سلفی‌گری به عنوان یک جنبش با دولت‌شکننده، هنوز جای پرسش وجود دارد. از این رو، در نوشتار حاضر تلاش می‌شود تا با تمرکز بر مسأله‌ی دولت‌شکننده به مثابه‌ی یک چارچوب تحلیلی، این موضوع بررسی گردد.

چارچوب تحلیلی

۱. دولت‌شکننده

امروزه دولت‌ها را بر اساس معیارهای متفاوتی می‌سنجند. از مهم‌ترین معیارها می‌توان از میزان توانایی، کارآمدی و قابلیت‌های دولت که بر اساس توانایی اعمال حاکمیت در گستره‌ی خاصی سنجیده می‌شود، نام برد. از این منظر می‌توان به عبارات دولت‌ورشکسته، فرومانده، شکست‌خورده یا ناکام^۲، دولت فروپاشیده^۳، دولت‌شکننده^۴، دولت دایه‌وار^۵ و ... اشاره کرد. از این میان، دولت‌شکننده، نام عامی است که بسیاری از انواع دیگر را می‌تواند در خود جای دهد. در واقع، بر اساس یک‌سری شاخص‌ها، شکنندگی دولت‌ها ارزیابی می‌شود و بسته به میزان شکنندگی، نام‌های دیگر بر دولت‌ها اطلاق می‌گردد.

این شاخص‌ها متعددند اما می‌توان آن‌ها را به سه حوزه‌ی اصلی دسته‌بندی کرد. کارمنت

1. Ardemagni
2. Failed state
3. Collapsed state
4. Fragile state
5. Nanny state

و همکاران، بر اساس شاخص‌های کشوری در حوزه‌ی سیاست خارجی^۱، تلاش کرده‌اند این سه را به عنوان چارچوبی برای ترسیم دولت شکننده مشخص کنند. این چارچوب با تأکید بر ویژگی‌های ساختاری دولت، به دنبال یافتن و ترکیب تعدادی از قالب‌های دانشگاهی و سیاست‌گذارانه‌ی متمایز است. از نظر روش‌شناسی، چارچوب مزبور، بر سه مفروض بنیادین مبتنی است. نخست، «اقتدار»^۲ که نشان‌دهنده‌ی دامنه‌ای است که یک دولت از توانایی تقنین و اجرای مقررات الزام‌آور بر جمعیت داخل قلمرو خود برخوردار است و می‌تواند در قلمرو تحت حاکمیت خود، اعمال زور کند تا خواسته‌های عمومی اصلی را فراهم آورد و نیز محیط باثبات و امنی را برای شهروندان و اجتماعات تحت حاکمیت مهیا سازد. دوم، «مشروعیت»^۳، به معنای دامنه‌ای است که در آن یک حکومت خاص، خواستار وفاداری عمومی است و برای مقررات و سیاست‌های خود، حمایت داخلی را ایجاد می‌کند. سوم، «قابلیت»^۴ به پتانسیل و ظرفیت یک دولت در بسیج و به‌کارگیری منابع در راستای اهداف مولد همچون تمرکز بر ارائه‌ی خدمات پیشرفته، اشاره دارد (Carment & et al., ۲۰۱۵، ص. ۱۳۱۷).

هنگامی که یک دولت قادر نباشد از شهروندان خود در برابر انواع خشونت محافظت نماید، دچار بحران اقتدار بوده و نمی‌تواند یکی از کارویژه‌های اصلی خود را ایفا نماید. نمونه‌ی بارز این نوع دولت‌ها را می‌توان در کشورهای درگیر در جنگ داخلی و یا مورد تجاوز خارجی مشاهده کرد که به صورت عملی، حاکمیت، چندپاره و یا نقض شده است. دولت در اینجا از اعمال زور مشروع در جامعه ناتوان بوده و یا مردم این حق را برای آن به رسمیت نمی‌شناسند. این ناتوانی ممکن است در مقابل افراد، گروه‌ها و اقوام باشد و یا در برابر بازیگران بین‌المللی که حاکمیت ملی را محترم نمی‌شمارند (بزدان‌فام، ۱۳۹۰، ص. ۴۲). بنابراین، برخی از شاخص‌های مورد استفاده برای عملیاتی کردن مفهوم اقتدار، ساده هستند. آن‌ها در اصل، حکم‌رانی مؤثر را نشان می‌دهند؛ یعنی توانایی دولت‌ها برای ارائه خواسته‌های عمومی اصلی مانند امنیت عمومی، نظم و قانون و ثبات اقتصادی. باید توجه داشت خواسته‌های عمومی اصلی، از سایر خدمات اجتماعی مانند آموزش و بهداشت، متمایزند. گونه‌های اخیر، ذیل «قابلیت» گنجانده می‌شوند (Carment & Samy, ۲۰۱۹).

1. Country Indicators for Foreign Policy (CIFP)
2. Authority
3. Legitimacy
4. Capacity



مشروعیت، به معنای حق زمامداران برای اعمال حاکمیت و پذیرش این جای‌گاه از سوی مردم، در دولت‌های شکننده اندک است. حتی در جامعه‌ی بین‌المللی هم این قبیل دولت‌ها، از حیث پذیرش، در جایگاه پایینی قرار دارند. در واقع، یک دولت شکننده نمی‌تواند مبانی نظام سیاسی را تحکیم بخشد و پیوند ملت و دولت ضعیف است. این شاخص در یک رابطه‌ی مستقیم با مسأله‌ی اقتدار قرار دارد؛ چراکه میان میزان مشروعیت یک دولت و توانایی آن در تأمین امنیت و ارائه‌ی خدمات، رابطه‌ی مستقیمی وجود دارد. بنابراین، کاهش اقتدار و کاهش مشروعیت [به طور مضاعف] درجه‌ی شکنندگی دولت را افزایش می‌دهد (یزدان‌فام، ۱۳۹۰، ص. ۴۵-۴۷).

شاخص قابلیت، اندکی با دو شاخص دیگر متفاوت است و بیش‌تر در حوزه‌ی اقتصادی و اجتماعی می‌توان آن را سنجید. قابلیت به ظرفیت‌های یک کشور و توانایی دولت در به‌کارگیری آن‌ها بستگی دارد. چه‌بسا یک دولت، در کشوری که فاقد منابع طبیعی غنی است، بتواند با ایجاد مزیت‌های نسبی، قابلیت خود را افزایش دهد و بالعکس، در یک کشور ثروتمند از نظر منابع طبیعی و ...، ناتوانی دولت، به کاهش میزان قابلیت بیانجامد تا جایی که میزان شکنندگی آن افزایش یابد. در مجموع و براساس مطالعات انجام شده، دولت‌های شکننده به دلیل ناکارآمدی و فساد، فاقد مشروعیت در میان مردم هستند. آن‌ها اقتصاد ملی منسجمی ندارند تا بتوانند رفاه نسبی را برای شهروندان و منابع کافی را برای ایجاد یک حکومت کارآمد فراهم کنند. از این‌رو، ناکارآمدی این اقتصادها سبب می‌شود که به بازار جهانی وابستگی شدیدی پیداکنند؛ چرا که آن‌ها اغلب، دارای اقتصادهای تک‌محصولی بوده و بر صادرات یک یا چند محصول اصلی متکی هستند. این اقتصادها بسیار ناهمگون بوده و اکثریت مردم آن‌ها، در هر دو بخش شهری و روستایی، از بخش اقتصاد رسمی خارج هستند. آن‌ها از طریق یک اقتصاد معیشتی محلی، زندگی خود را سپری می‌کنند. از سوی دیگر در دولت‌های شکننده، مفهوم اجتماع ملی، در ایده‌ی دولت، دچار مشکل است. اجتماع ملی یا باید بر پایه‌ی اصل شهروندی و روابط رسمی و قانونی میان شهروندان و دولت شکل گرفته باشد؛ و یا اینکه بر اساس احساسات شکل بگیرد. احساسات، از زبان مشترک، تعلقات فرهنگی و هویت‌های تاریخی مشترک ناشی می‌گردد که سبب می‌شود افراد عضو یک جامعه باشند. برخی آن را «اجتماع خیالی» می‌نامند. در دولت‌های شکننده، مرزهای فیزیکی دولت حاکم با مرزهای اجتماع خیالی که مردم اغلب در درون آن هویت می‌یابند، یکسان نیست. از این‌رو، هویت قومی مرتبط با خصوصیات قبیله‌ای، مذهبی و غیر آن، بر هویت ملی غالب

است. در واقع، وقتی دولت نتواند خدمات ارائه دهد، مردم هم برای تأمین نیازهای مادی و غیرمادی خود به اجتماعات قومی روی می‌آورند (بروک و همکاران، ۱۳۹۴، ص. ۳۶-۳۷).

در کنار عوامل داخلی و بومی، بازیگران بین‌المللی هم در شکنندگی دولت‌ها و تداوم این شکنندگی نقش دارند. همان‌طور که بروک و دیگران گفته‌اند: «رژیم‌های ضعیف، فرمانروایان خودخوانده و فاقد مشروعیت سیاسی، جمعیت دچار واگرایی و انشقاق، اقتصاد بی‌رمق و نهادهای ناکارآمد، جملگی از مشکلات دولت‌های شکننده بودند که درمان آن‌ها، حمایت همه‌جانبه‌ای را می‌طلبید». بنابراین، از یک طرف خارجی‌ها در راستای تأمین منافع خودشان، بر دولت‌های شکننده سلطه پیدا کردند؛ از طرف دیگر، جامعه‌ی بین‌المللی، حامی اصلی دولت‌های شکننده بود، چرا که با کمک‌های خود، راه را برای استقلال و تولد دولت‌های جدید هموار می‌نمود (بروک و همکاران، ۱۳۹۴، ص. ۳۹ و ص. ۵۹-۶۰).

۲. سلفی‌گری

سلفی‌گری یا به تعبیر عربی آن «سلفیه»، یک اصطلاح ریشه‌دار در فرهنگ اسلامی است که از حیث پیشینه‌ی تاریخی به «سلف» در تعابیر اصحاب حدیث در سده‌های متقدم اسلامی باز می‌گردد. باین حال، در طول تاریخ جهان اسلام، معنای دقیق آن مورد مناقشه بوده است. حتی در سده‌های میانه و متأخر با شکل‌گیری مذاهب، این‌که دقیقاً سلف چه طیفی را شامل می‌شود، محل وفاق نبوده است. از سده‌ی هشتم قمری، اصطلاح سلفیه به عنوان مذهب سلف، در تقابل با مذاهب شناخته‌شده، اعم از کلامی و فقهی، کاربرد پیدا کرد (هوشنگی و پاکتچی، ۱۳۹۰، ص. ۲۹-۳۱).

سلفیه یک کاربرد سنتی و عام دارد که معنای آن گرایش به پیروی از سلف صالح و الگوپذیری از آن در اندیشه و عمل است. حال این‌که «سلف دقیقاً چه کسانی را شامل می‌شود؟ آیا صرفاً صحابه را و یا تابعین را هم دربر می‌گیرد؟» مورد وفاق نیست (فتحی، ۱۳۹۷، ص. ۸-۹).

سلفیه یک کاربرد متأخر و معاصر دارد که مدنظر نوشتار حاضر است. این اصطلاح از سوی دو جریان، بیش‌تر به کار برده می‌شود: وهابی‌ها و سلفیه‌ی اصلاحی. وهابیه، یک جنبش نوظهور دینی است که سلف را به صحابه و تابعان و اتباع تا سده‌ی سوم قمری منحصر دانسته و پیروی مطلق از آن‌ها را تنها راه نجات می‌داند. محمدبن عبدالوهاب متأثر از اندیشه‌های ابن تیمیه، این جریان را تأسیس نمود. منظور از سلفیه اصلاحی نیز جریانی است که در پی رویارویی جهان اسلام با غرب تلاش می‌کند تا برای بیداری مسلمانان و رهایی آنان از تقلید از غرب، به فرهنگ سلف و قرآن و سنت مراجعه کند و با نگاهی نو، به حل مسایل





فکری مسلمانان بپردازد. امثال سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شاگردش محمد عبده، از طلایه‌داران این نگرش هستند (فتحی، ۱۳۹۷، ص. ۱۳). در واقع، سلفیه‌ی اصلاحی را می‌توان جریان احیای سلفی‌گری اسلامی هم نام نهاد. هم‌چنین انواع دیگری از سلفی‌گری هم‌چون سلفیه‌ی تصوف‌گرا و سلفیه‌ی جهادی را نیز می‌توان نام برد. براساس یکی از تقسیمات، می‌توان از سلفیه‌ی سنتی در کنار نوسلفیه و سلفیه‌ی جهادی نام برد. در این مقاله، سه نوع مذکور مورد بررسی قرار گرفته است.

در اینجا باید خاطر نشان کرد هرچند سلفیه‌ی سنتی، داعیه‌ی غیرسیاسی بودن دارد، اما یکی از ویژگی‌های سلفی‌گری معاصر، سیاسی بودن آن است. البته رابطه‌ی سیاست با سلفی‌گری، امروزه پیچیده است و این پیچیدگی ناشی از روندهای جهانی و منطقه‌ای هم‌چون بیداری اسلامی، انقلاب اسلامی ایران و نیز استفاده‌ی ابزاری غرب و به ویژه آمریکا از سلفی‌گری در دوره‌ی جنگ سرد و پس از آن، می‌باشد (علیزاده موسوی، ۱۳۹۴، ص. ۱۳-۱۵).

۳. رابطه‌ی سلفی‌گری و دولت شکننده

از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی عثمانی، هنوز فرایند دولت-ملت‌سازی در منطقه‌ی غرب آسیا و شمال آفریقا به درستی اتفاق نیفتاده بود. شکل‌گیری بسیاری از کشورهای فعلی، محصول قرن بیستم بوده و دخالت آشکار استعمارگران به خصوص بریتانیا و فرانسه به گونه‌ای مرزها را تعیین کرد که با گذشت نزدیک به یک قرن، هنوز اختلافات مرزی و خواسته‌های ژئوپلیتیکی زیادی وجود دارد. در اغلب این کشورها، دولت‌های وابسته و نیز جوامع غیرهم‌بسته و پراکنده‌ای وجود دارد.

از حیث منطقه‌ای، با پایان جنگ سرد و دکترین «نظم نوین جهانی» بوش که خود را به چهار راهبرد خلع سلاح منطقه‌ای، امنیت منطقه‌ای، توسعه‌ی اقتصادی منطقه و تقویت روند صلح اعراب-اسرائیل متعهد می‌دانست، خلع سلاح منطقه‌ای هرگز از سوی آمریکا به عنوان یک ضرورت راهبردی پیگیری نشد و برنامه‌ی اصلی آمریکا، بقای استیلای خود بود. بدین ترتیب، جهت‌گیری‌های هرج و مرج طلبانه و فعالیت‌های منطقه‌ای تقویت شد (احتشامی، ۱۳۹۶، ص. ۷۷).

سلفی‌گری دست‌کم از نوع جهادی آن، در چنین بستری رشد یافته است. شکنندگی دولت به تقویت هویت‌های فراملی و فرومی اعم از مذهبی، قومی و قبیله‌ای دامن زده است. از سوی دیگر، تقویت هویت‌های غیرملی، به تضعیف دولت-ملت می‌انجامد. بنابراین،

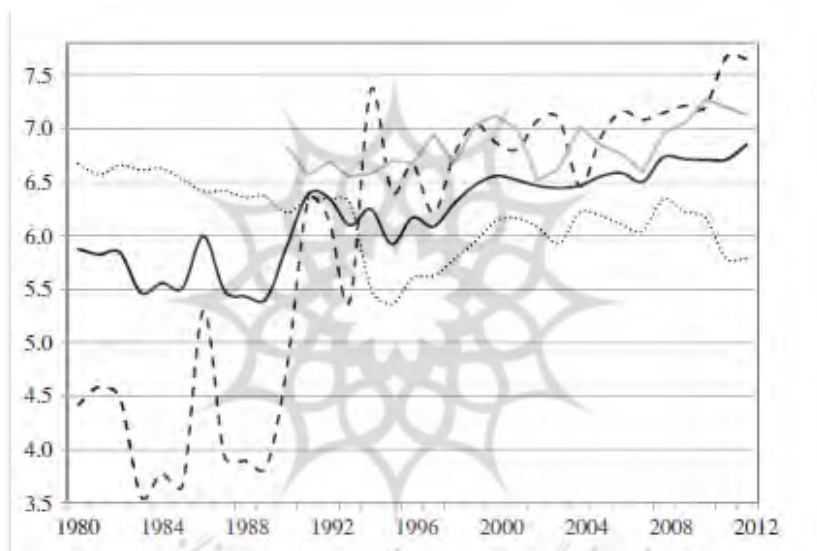
چرخه‌ای شکل می‌گیرد که درآمدن از آن، فراتر از توان یک دولت است؛ چراکه ضعف دولت ملی و چندپارچگی جامعه، دو روی یک سکه هستند و در این میان، نیروهای بیرونی، به ویژه نیروهای هویتی، توان نقش‌آفرینی بیش‌تری پیدا می‌کنند.

۴. دولت شکننده در یمن

یمن فقیرترین کشور منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا^۱ به شمار می‌رود که با جمعیتی بیش از ۳۱ میلیون نفر (United Nations population estimates and projections, ۲۰۲۲) تنها ۳ درصد از زمین‌های آن قابل کشت است. به لحاظ هویتی و جمعیتی، قبیله، محور اتحاد و همبستگی در یمن به شمار می‌رود. نقش گروه‌های خویشاوندی و هویت‌های قبیله‌ای در یمن، مانع از هم‌بستگی ملی شده و به‌نوعی امکان مداخلات خارجی را تسهیل می‌نماید. یمن، تنها حکومت جمهوری شبه‌جزیره عربستان به شمار می‌رود که طی قرن‌ها تحت نظام شیخوخیت قرار داشته است. عُلقه‌های فراملیتی میان مردم یمن، با مردمان پادشاهی‌های همسایه در منطقه‌ی خلیج فارس به‌صورت واقعی، قلمروها و بازارهای غیررسمی‌ای را پدید آورده و به‌تبع، سبب گردیده تا میزان وابستگی متقابل و مخاطرات امنیتی افزایش یابد. یمن به لحاظ جمعیتی از یک ریخت‌شناسی متنوع با تراکم در مناطق شمالی و غربی و نیز در نواحی روستایی و زراعی برخوردار است. وجود کوه‌ها و غارها در سرزمین‌های مرتفع شمالی هم‌مرز با عربستان سعودی که اغلب قلمرو حوثی‌ها به شمار می‌رود، زمین‌های حاصلخیز در تهامه، ساحل غربی غنی در وادی، با تجارت تاریخی و روابط اجتماعی انسانی با شاخ آفریقا (سابقاً بندر المخا و حدیده)، نواحی بیابانی در شرق (ربع الخالی) به موازات مرز سعودی-یمن و مناطق بدوی کم‌جمعیت نزدیک به جبهه‌ی شرقی تحت نفوذ پادشاهی عمان، از ویژگی‌های یمن است. صنعا، پایتخت یمن، ۲۳۰۰ متر بالاتر از سطح دریا قرار دارد و ۲ میلیون نفر در آن ساکن هستند. مراکز شهری یمن شامل عدن، مکلا در حضرموت و...، که روزگاری بنادر جهانی به شمار می‌رفتند، به‌خاطر پیوندهای خویشاوندی و تجارت، به جوامع حضرمی مهاجر در هند و آسیای جنوب شرقی متصل می‌شدند؛ سقطری، بزرگ‌ترین جزیره یمن که در سال ۱۵۰۷ به‌وسیله‌ی پرتغالی‌ها اشغال شده بود، در اقیانوس هند واقع است و به دلیل تنوع زیستی و میراث طبیعی بی‌نظیرش به‌وسیله یونسکو محافظت می‌شود (Ardemagni, ۲۰۱۹, ص. ۱۶-۱۷).



به دلیل فقدان یک دولت قدرتمند در چند دهه‌ی اخیر، حتی در دوران زمامداری طولانی علی عبدالله صالح و رژیم اقتدارگرایی او، یمن را می‌توان کشوری با «دولت شکننده» در نظر گرفت. این شکنندگی، برخاسته از ویژگی‌های محیطی یمن است. در واقع، همین ویژگی‌هاست که چشم‌انداز تشکیل دولت در یمن را با چالش مواجه ساخته است (Ardemagni, ۲۰۱۹، ص. ۴۲). از سال ۲۰۱۵، عملاً دولت یمن فروپاشیده است. با این حال، طی چند دهه‌ی اخیر، علی‌رغم این‌که در یمن دولت وجود داشته، اما درجه‌ی شکنندگی آن بالا بوده است. نمودار زیر، درجه‌ی شکنندگی دولت یمن را بر اساس مطالعه کارمنت و همکاران (۲۰۱۹) در بازه‌ی زمانی ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۲ نشان می‌دهد. محور عمودی میزان شکنندگی و محور افقی، زمان را نشان می‌دهد.



منبع: (کارمنت و دیگران، ۲۰۱۵، ص. ۱۳۲۰)

با فروپاشی دولت در سال ۲۰۱۵، وضعیت از قبل هم بسیار بدتر شد. نوسان در شاخص اقتدار را می‌توان با تمایزات مهم هویتی و منطقه‌ای مشاهده کرد که به ویژه صالح، رئیس‌جمهور سابق، با طرفداری از یمنی‌های شمالی، از طریق تقسیم پست‌های سیاسی و درآمدهای نفتی، به آن‌ها دامن زد. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، رابطه‌ی میان اقتدار و مشروعیت، یک رابطه‌ی مستقیم است. لذا با کاهش اقتدار، شاخص مشروعیت هم به مرور زمان رو به وخامت گذاشته است. بهبودهای اندکی در شاخص ظرفیت، عمدتاً به لطف درآمدهای نفتی صورت گرفت، اما این‌ها برای غلبه بر زوال چشم‌گیر اقتدار و مشروعیت کافی نبود (Carment & et al, ۲۰۱۵، ص. ۱۳۱۹).

بر اساس ویژگی‌های پیش‌گفته درباره‌ی دولت‌های شکننده و نیز مختصات محیطی، یمن برای فعالیت گروه‌های سلفی و به‌خصوص گروه‌های سازمان‌یافته‌ای همچون القاعده، محیط مناسبی به شمار می‌رود. نخست این‌که طی دهه‌های اخیر، حکومت مرکزی یمن، از ضعف و ناکارآمدی رنج می‌برده است. این ناکارآمدی در عرصه‌های مختلف، به‌خصوص اقتصادی و امنیتی بوده است. دومین عامل، جغرافیای طبیعی یمن است. رشته‌کوه‌هایی در یمن وجود دارد که در جنوب و غرب این کشور، به آب‌های خلیج عدن و دریای سرخ منتهی می‌گردد. در مجاورت این کشور، کشور سومالی قرار دارد که از وضعیت مناسبی برخوردار نیست. درواقع، دو سرزمین با حکومت‌های ناتوان می‌توانند محیط مناسبی برای رشد گروه‌های سلفی باشد. از سوی دیگر، یمن، کشور قبایل است. در واقع، ساختار اجتماعی یمن به‌گونه‌ای است که وفاداری‌های قبیله‌ای، محکم‌تر از وفاداری به حکومت مرکزی است. همین امر زمینه‌ی مناسبی را برای گروه‌های فراملی سلفی همچون القاعده فراهم نموده تا با بسط روابط خود با قبایل از طریق همکاری‌های اقتصادی و ایجاد پیوندهای خویشاوندی سببی، موقعیت خود را در مناطق جنوبی یمن تحکیم نماید. اما به طور خاص، بعد از انقلاب جوانان یمن در فوریه ۲۰۱۱، القاعده موفق شد با بهره‌برداری از شرایط پدیدآمده، نفوذ خود را در جنوب یمن به سرعت گسترش داده و در فروردین ۱۳۹۰، در ابین، «امارت اسلامی» بنا کند (ر.ک: رسولی، ۱۳۹۴، ص. ۱۳۴-۱۳۷). بنابراین، نهادها در یمن فشل بوده و در تأمین امنیت و رفاه ناتوان هستند. به دلیل هویت‌های قوی منطقه‌ای، قبایل از یک خودمختاری و خوداتحادی برخوردارند. درواقع، یمن در معرض سطوح بالایی از نفوذ خارجی قرار دارد و پویایی‌های خاورمیانه‌ای، تأثیر چشم‌گیری بر امور محلی یمنی‌ها دارد. حتی سیستم قدرت طولانی صالح و سپس هادی، قادر نبوده رویدادهای داخلی و منطقه‌ای را در راستای اهداف داخلی تغییر دهد (Ardemagni، ۲۰۱۹، ص. ۵۱).

۵. سلفی‌گری در یمن

سلفیه در یمن، نوعی جنبش اجتهاد و احیاءگری، در قرن نهم هجری، به دست محمدبن ابراهیم الوزیر (۷۷۵-۸۴۰ق) پایه‌ریزی شد. وی که خود زیدی‌مذهب بود، از دل مدرسه‌ای زیدی که از نظر رویکردی با اهل سنت قرابت داشت، یک جریان علمی مخالف با تقلید را بنیان نهاد که در دوره‌ی شوکانی به اوج خود رسید (حمیدی، ۲۰۱۶، ص. ۳۷۶). در دوره‌ی معاصر، جنبش سلفیه در سرزمین حجاز و شبه‌جزیره‌ی عربستان، صبغه‌ی وهابی‌گری یافته و از طریق این سرزمین مادری، به سایر مناطق جهان اسلام نفوذ پیدا کرد.

طبیعتاً یمن، به علت نزدیکی به سرزمین مادری سلفیه، یعنی عربستان سعودی، از این جنبش بیش‌تر تأثیر پذیرفته است. این جریان در یمن، خود از گروه‌های مختلفی تشکیل می‌شود. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آن را به دو جریان سلفیه سنتی و نوسلفیه دسته‌بندی نمود که بعدها از دل آن‌ها، سلفیه‌ی جهادی هم متولد گردید.

۱-۵. سلفیه‌ی سنتی

جریان اصلی سلفیه، در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، به‌وسیله‌ی شیخ‌آبی عبدالرحمن مقبل بن‌هادی الوادعی (متوفای ۲۰۰۱)، از عربستان سعودی وارد یمن شد. الوادعی، در شهر کوچک دمّاج واقع در استان صعده در منطقه‌ی شمال یمن، مؤسسه‌ی دارالحدیث را در سال ۱۹۸۲م بنا نهاد و از آن طریق به بسط و ترویج اندیشه‌های سلفی پرداخت (Bonnefoy, ۲۰۱۰). تلاقی تغییر و تحولات جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در یمن در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰م، همراه با رویدادهای پنج سال نخست اتحاد یمن که مانع شکل‌گیری دولت قوی و مقتدر بود سبب معرفی و شیوع سلفی‌گری وهابی در منطقه‌ی شمالی یمن گردید.

همه‌ی گروه‌های سلفی در یمن، از دل این جریان مادر متولد شده‌اند. امروزه، گروه‌های سلفی کوچکی، این جریان را نمایندگی می‌کنند (بگیری، ۲۰۱۳، ص. ۲۳۷۹-۲۳۸۰). تلاش‌های سلفیه‌ی سنتی، حول محور مباحث اعتقادی و نزاع با فرق‌گوناگون اسلامی دور می‌زد. علاوه بر این، شیخ مقبل از طریق صدور فتاوایی در تحریم هر نوع مبارزه‌ی سیاسی با رژیم و استفاده از سازوکارهای سیاسی نظیر احزاب و هر نوع اعتراض، با این توجیه که این قبیل اقدامات به منزله‌ی خروج بر حاکم مشروع و رویارویی با اولی‌الامر است، از نظام سیاسی حاکم جانب‌داری می‌کرد (الدغشی، ۲۰۱۴، ص. ۷۷).

ویژگی اصلی این نسخه از سلفیه، دست‌کم در عالم نظر، ادعای وفاداری به حاکم سیاسی (اعم از امیر، پادشاه و یا رئیس‌جمهور) علی‌رغم فساد و ظلم او است. آن‌ها با ادعای محافظت از مسلمانان در برابر منازعات، اساساً هرگونه وارد شدن در سیاست، اعم از شرکت در انتخابات، تظاهرات یا انقلاب را منع می‌نمایند. تنها شیوه‌ی مشروع نقش‌آفرینی در سیاست، «نصیحت به حاکمان» است. همین موضوع، محل اختلاف سلفی‌های سنتی با گروه‌هایی همچون اخوان المسلمین است. درواقع، اخوانی‌های یمن به‌طور رسمی، انتخابات را تأیید می‌کنند و همین مسئله سبب گردیده پیروان الوادعی (سلفی‌های سنتی)، آنها را منشأ تفرقه و انشقاق تلقی نمایند (Bonnefoy, ۲۰۱۰).

درعین حال، این نوع سلفیه، به دنبال فراتررفتن از بسترهای محلی و ملی است و تلاش





می‌کند نوعی پیام جهانی مبتنی بر قرآن و حدیث را ارائه نماید. بنابراین، داعیه‌ی هویتی این جریان، از یک سو سبب ورود آن به مناطق حکمرانی^۱ در یمن می‌گردد و از سوی دیگر، ماهیت و میزان شکنندگی دولت (بحران یا شکاف اقتدار، مشروعیت و قابلیت) را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این مسئله زمانی تشدید شد که مرکز سلفیه‌ی سنتی، در خارج از قلمرو سرزمینی دولت یمن قرار گرفت.

سلفیه‌ی سنتی که خود را عمدتاً غیرسیاسی می‌داند، نوعاً خشونت و عملیات‌های تروریستی را محکوم می‌کند. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م، سلفیه‌ی سنتی برای این که بتواند در بستر خطرناک پدیدآمده (مبارزه با تروریسم)، موقعیت خود را حفظ کند، خشونت و عملیات تروریستی را محکوم کرد. در واقع، این موضع اغلب روحانیان نزدیک به حکومت در عربستان سعودی، به‌عنوان مادر سلفیه‌ی سنتی هم بود. بر اساس موضع سلفیه‌ی سنتی، طیف وسیعی از سلفیه در یمن، تمایل داشت نشان دهد که راهبردهای خشونت‌بار علیه دولت یا هم‌پیمانانش^۲ را تأیید نمی‌کند. بدین ترتیب، آن‌گونه از «جهاد»، مشروع تلقی گردید که از سوی دولت یمن تأیید شود. برای نمونه، در سال ۲۰۰۳م، شیخ محمد الإمام، از مهم‌ترین جانشینان الوادعی، به شکل غیرمستقیم، جهاد در عراق علیه اشغال‌گران آمریکایی را محکوم کرد. دلیل این محکومیت، عدم حمایت دولت یمن از این کار بود. در واقع، با هم‌پیمانی دولت صالح با آمریکایی‌ها در «جنگ جهانی علیه تروریسم»، این موضع، آشکارا اقدام یمنی‌هایی را که در عراق علیه آمریکا می‌جنگیدند، نامشروع می‌داندست (Bonneyoy, ۲۰۱۰).

بدین ترتیب، سلفیه‌ی سنتی در یمن، در این مقطع به یکی از متحدان دولت بدل گردید؛ امری که دولت صالح همواره در شطرنج سیاسی یمن از آن به‌عنوان ابزاری در راستای سرکوب دیگر گروه‌های مخالف و یا رقیب خود بهره می‌برد. طبیعی بود که به طور متقابل، از سوی دولت، فضای فرهنگی و مذهبی یمن برای فعالیت گروه‌های سلفی باز شده بود و آن‌ها به راحتی به ترویج افکار و دیدگاه‌های خود می‌پرداختند. در واقع، به علت ضعف و یا غیاب دولت در بسیاری از مناطق یمن، روی نهادن برخی از یمنی‌ها به هویت‌های قبیله‌ای و قومی و مذهبی، امری قابل فهم است. شکنندگی دولت صالح سبب شد تا در راستای ترمیم شکاف

1. 'zones' of governance

۲. لازم به ذکر است که پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور وقت یمن، به هم‌پیمانی با دولت آمریکا در راستای به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» مبادرت ورزید.



مشروعیت و دو ضلع دیگر، به گسترش سلفی‌گری در یمن کمک شود. علاوه بر این که به طور طبیعی، به دلایل ایدئولوژیک، جمعیت‌شناختی و ژئوپلتیک، از حمایت‌های مالی عربستان سعودی هم برخوردار گردید.

۲-۴. نوسلفیه

نوسلفیه، یک دگرگونی در دیدگاه‌ها و مفاهیم سلفیه‌ی سنتی به شمار می‌رود. در ابتدای ورود سلفیه به یمن، شخصیت‌های منتسب به اخوان المسلمین در یمن، از سلفی‌ها حمایت می‌کردند. اخوانی‌ها در آن دوره، به‌عنوان یک سازمان در یمن فعالیت نداشتند؛ بلکه افرادی از چهره‌های قبیله‌ای، دینی و نظامی، با سازمان بین‌المللی جماعت اخوان المسلمین ارتباط داشتند. از برجسته‌ترین این افراد می‌توان عبدالله بن حسین الاحمر، شیخ قبیله‌ی حاشد، عبدالمجید الزندان و عبدالوهاب الدیلمی، روحانیان دینی، و علی محسن الاحمر به‌عنوان یک چهره‌ی نظامی را نام برد (المحوری، ۲۰۱۸).

عبدالله بن حسین الاحمر، در دوره‌ی علی عبدالله صالح، همواره رئیس پارلمان بوده و رابطه‌ی مستقلی با عربستان سعودی داشت. در واقع، او واسطه‌ی نفوذ مالی و سیاسی عربستان در یمن به شمار می‌رفت. او پایه‌گذار و رهبر حزب اخوانی-سلفی الإصلاح (۱۹۹۰) بود که بسیاری از جریان‌های سیاسی اسلامی یمن در قالب آن فعالیت داشتند. این حزب دارای سه طیف مذهبی به رهبری عبدالمجید الزندان، قبیله‌ای با محوریت خاندان الاحمر، و نظامی با محوریت علی محسن الاحمر بوده است. البته تحولات ۲۰۱۱م و نقش آفرینی اخوانی‌ها، سبب خروج جریان سلفی از چارچوب حزبی الإصلاح گردید (بیگی، ۱۴۰۰، ص. ۱۸۴-۱۸۷). اساساً، پس از قیام انقلابی مردم یمن در فوریه ۲۰۱۱م، واکنش‌ها به این امر، سبب اختلافاتی در میان جریان‌های سیاسی و از جمله سلفی‌ها شد. نوعی تذبذب و سردرگمی در موضع‌گیری در برابر این انقلاب، در میان سلفی‌ها به طور عام، قابل مشاهده بود (الدغشی، ۲۰۱۲)؛ چراکه موضع عربستان سعودی، مخالف این انقلاب بود.

به گفته‌ی هالیدی، ضعف مدیریتی و سرکوب‌گرانه‌ی دولت در یمن و ناتوانی آن در کنترل یک جامعه‌ی پراکنده، سبب شده تا قبایل از ظرفیت سیاسی و نظامی مستقلی برخوردار باشند. همین امر موجب می‌شد تا رهبران قبایل و دیگر رهبران جامعه‌ی یمن، روابطی مستقل از دولت، با عربستان برقرار سازند (هالیدی، ۱۳۹۰، ص. ۴۷۶؛ ص. ۴۷۹). بنابراین، ضعف دولت مرکزی و امکان برقراری روابط به ویژه روابط مالی با عربستان، از عوامل مهم گسترش سلفی‌گری وهابی از هر دو نوع سنتی و نو در یمن شده است. می‌توان در یمن، گروه‌های چندی را ذیل این جریان

جای داد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: جمعیت خیریه‌ی حکمت یمانی؛ جنبش سلفی آزادی و سازندگی؛ جمعیت خیریه‌ی احسان؛ و اتحاد الرشاد السلفی.

گروه نخست، در واکنش بر اندیشه‌های تندورانه‌ی شیخ مقبل در باره‌ی پاره‌ای از مسائل، شکل گرفت. یکی از این مسائل، بحث تأسیس جمعیت‌های خیریه بود که شیخ مقبل آن‌ها را به‌مانند کار حزبی، حرام می‌دانست. گروه دوم و سوم، انشعابی از جمعیت حکمت بودند (الدغشی، ۲۰۱۴، ص. ۸۱-۸۳). در واقع، اختلافات بر سر مسایل نوین سیاسی همچون مشارکت سیاسی، فعالیت حزبی، انتخابات، موضع‌گیری له یا علیه انقلاب مردمی و ... سبب گردید جریان نوسلفیه‌ی یمن، منشعب شود. بدیهی است تفاوت‌های بنیادین در نگرش سیاسی می‌تواند به تقویت شکاف دولت / جامعه انجامیده و از میزان کارآمدی دولت بکاهد و شکنندگی آن را افزایش دهد. در این جا نوعی برهم‌کنش و رابطه‌ی دوسویه را می‌توان در نسبت میان شکنندگی دولت و گسترش سلفیه مشاهده کرد. در واقع، این دو متغیر، هم‌افزایی دارند.

همچنین شکاف شمال / جنوب هم در انشعابات سلفیه مؤثر بوده است. به عنوان نمونه، برخی از شخصیت‌های اهل جنوب و منسوب به جمعیت احسان، در اعتراض به این که اتحاد سلفی، تصور درستی از حل معضل جنوب ندارد، از «اتحاد الرشاد السلفی» کناره‌گیری کردند. آن‌ها پس از این کناره‌گیری، برپایی «جنبش نهضت سلفی در جنوب» را اعلام کردند (الدغشی، ۲۰۱۴، ص. ۸۴-۸۵). بعد از تشکیل جمهوری یمن، شکاف شمال و جنوب همواره یکی از شکاف‌های اصلی در جامعه‌ی یمن بوده است. در هویت‌یابی سیاسی سلفیه هم، این بستر جغرافیایی و چندپارچگی جامعه‌ی یمن بروز دارد. همواره این احساس در میان جنوبی‌ها وجود داشته که نخبگان شمالی، منابع آن‌ها را غارت کرده و آنان را از حقوق سیاسی‌شان محروم کرده‌اند (Ghanem, ۲۰۱۹). بنابراین، در بستر چنین احساس محرومیتی که ناشی از بحران توزیع در کارویژه‌های دولت است، اضلاع شکنندگی دولت در یمن به توسعه و بسط سلفی‌گری هم کمک می‌کند. این در حالی است که در هنگام استقلال یمن جنوبی و قراردادن آن در چتر حمایتی بلوک شرق در دوره‌ی جنگ سرد، سلفی‌ها، علیه مارکسیست‌های جنوب بودند. جالب این که در شرایط شکنندگی دولت به‌خصوص با گسترش شکاف مشروعیت، سلفیه‌ی جنوب هم تکوین می‌یابد.



۳-۴. سلفیه‌ی جهادی

در شکل‌گیری، رشد و گسترش جریان موسوم به «سلفیه‌ی جهادی»، هم تحولات داخلی یمن دخیل بوده و هم دخالت‌های خارجی (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) نقش مؤثری در توسعه‌ی نفوذ آنان در این کشور داشته است. با این حال، اساساً وجود گروه‌های شبه نظامی خارج از کنترل یک دولت ملی، نشانه‌ای از شکنندگی دولت است که طبق تعریف سنتی وبری از دولت، انحصار کاربرد مشروع زور را از بین برده است. بنابراین، به‌وضوح می‌توان نقش و تأثیر شکنندگی دولت در گسترش سلفی‌گری جهادی در یمن را مشاهده کرد. به تعبیر برخی محققان، در سایه‌ی بی‌توجهی دولت مرکزی به جنوب یمن، سازمان القاعده توانست مأمّن مناسبی برای بسط و گسترش نفوذ خود پیدا کند. از سوی دیگر، رژیم صالح، برای بهره‌مندی از تداوم کمک‌های اقتصادی غرب که منوط به انجام برخی اصلاحات اقتصادی و سیاسی بود، خود به تقویت القاعده پرداخت تا در برابر فشارهای آنان برای اصلاحات، مقاومت کند (صوفی، ۱۳۹۶، ص. ۱۷۲).

شبه‌نظامیان جهادی، در اصل، عناصر بازگشتی در یمن هستند. گروه‌های جهادی فعال، طی دو دهه‌ی اخیر، توانستند تعداد زیادی از نیروهای مجاهد یمنی را ذیل پرچم کفرستیزی خود گرد آورند. هرکدام از این گروه‌ها تلاش دارند تا با اختصاص جغرافیایی موسّع به حوزه‌ی نفوذ خود، دست برتر را در ترسیم نظام سیاسی و ساختار حکمرانی این سامان داشته باشند (شحاده، ۲۰۰۸، ص. ۶۷). از جنگ چهارم صعد (ژانویه ۲۰۰۷ تا ژوئن ۲۰۰۷) گروه‌هایی از «افغان‌یمنی‌ها» که از طوایف قبایل جنوبی آمده بودند، با درخواست رژیم صالح، به نیروهای ضدحوثی پیوستند. این‌ها در دهه‌ی ۱۹۸۰م، در جهاد افغانستان علیه شوروی شرکت داشتند. از ۲۰۱۵ به بعد، سازمان القاعده، در شبه‌جزیره‌ی عربستان و نیز «دولت اسلامی» یمن، وارد مبارزه و جنگ با شیعیان شدند. اغلب این‌ها در مناطق مرکزی یمن فعال هستند. با وجودی که سلفی‌ها، شاخه‌های متنوعی دارند، اما از آن‌جاکه سلفی‌های یمن به شدت سیاسی و نیز نظامی شده‌اند، تشخیص مرزهای میان سلفی‌های نظامی و جهادی به شدت دشوار شده است. در واقع، نفوذ نظامی حوثی‌ها در بیش‌تر مناطق سنی‌نشین در مرکز و کمی در جنوب یمن، سبب شده که روحیه فرقه‌گرایانه [در میان سنی‌ها] تقویت شود (Ardemagni، ۲۰۱۹، ص. ۵۲).

در واقع، تشدید شکاف‌های مذهبی و فرقه‌ای، بعد از ائتلاف انصارالله با عبدالله صالح و برکناری عبدره منصوره‌ادی و کنترل صنعا در ۲۰۱۴م، سبب احساس خطر جامعه‌ی سنی



شافعی‌نشین، به‌ویژه در شهرهای جنوبی یمن گردید و هویت فرقه‌ای را برجسته کرده و به تبع آن، گسترش سلفیه‌ی جهادی را تقویت نمود (Ghanem, ۲۰۱۹).

دو گروه اصلی از جریان سلفی - جهادی، القاعده و داعش هستند که هر دو در نتیجه‌ی تلاقی و هم‌روی زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی داخلی با عوامل سازمانی خارجی به وجود آمده و در حال تکاپو هستند، اما زمینه‌ی اصلی ساختاری شکل‌گیری و گسترش آن‌ها، جامعه‌ی چندپارچه‌ی یمن و عدم اقتدار، مشروعیت و قابلیت دولت است.

۱-۳-۴. القاعده و شاخه‌ی انصار الشریعه

از ابتدای تأسیس سازمان القاعده، یمن مورد توجه رهبران آن بوده و این کشور همواره یکی از منابع اصلی عضوگیری القاعده و بسیاری از فرماندهان آن بوده و حتی اسامه بن لادن، تبار و اصالت یمنی داشته است. آن‌ها بعد از پایان جهاد در افغانستان به یمن بازگشتند. این بازگشت می‌توانست تهدیدی برای رژیم صالح باشد. از این رو، سرلشگر علی محسن الاحمر با اشاره‌ی علی عبدالله صالح، عناصر بازگشتی از جنگ افغانستان را متمرکز و سازماندهی نمود و از آن‌ها برای سرکوب سوسیالیست‌های جنوب یمن، با این توجیه که کمونیست و کافر هستند، بهره‌برداری کرد. پس از پایان جنگ شمال و جنوب یمن و اتحاد این کشور، رژیم صالح، این نیروها را برای سرکوب مخالفان خود در آینده، در استان‌های جنوبی یمن مستقر نمود و به آن‌ها درجه‌های بالای ارتش و مناصب مهمی اعطا کرد. همین رویکرد سبب شد تا القاعده در استان‌های جنوبی یمن تثبیت گردد (رسولی، ۱۳۹۴، ص. ۱۳۰-۱۳۲). باز هم استفاده‌ی ابزاری از نیروهای نظامی غیررسمی به دلیل وجود دولت شکننده، مشهود است. در واقع، دولت، کاربرد انحصاری و مشروع زور را از دست داده است و به ناگزیر در راستای بسط اقتدار خود، دست به دامان سلفیه شده و زمینه را برای گسترش آن فراهم می‌کند.

القاعده، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین جریان‌های سازمان‌مند در جهان اسلام، با بهره‌گیری از وضعیت جغرافیایی حاکم بر منطقه و حمایت‌های مالی عربستان سعودی، حضوری طولانی‌مدت در یمن دارد. از سال ۲۰۱۴ م به بعد، از طریق جذب رؤسای قبایل و شیوخ محلی و کمک‌های اقتصادی به مردم فقیر ساکن در صنعا و تعز، توانست پایگاه مردمی چشم‌گیری را از آن خود کند. گروه «انصار الشریعه» به‌عنوان شاخه‌ی اصلی القاعده در یمن، در صدد است تا القاعده را با اسلوبی نوین در یمن و جزیره‌العرب فعال کند. این گروه که حاصل جمع بین القاعده‌ی یمن و القاعده‌ی سعودی است، ابتدا با عنوان «سازمان القاعده در





جزیره العرب^۱ فعالیت می‌کرد و پس از تغییر نام به «ارتش اسلامی عدن-ابین»^۲ تحت رهبری علی زین العابدین ابو حسن المحضار به انصار الشریعه تغییر نام داد. این گروه، با انجام فعالیت‌های اجتماعی و خدماتی، می‌کوشد تا از طریق جذب جوانان محلی، بر تعداد نیروهای فعال خود بیفزاید (رجب و الشریف، ۲۰۱۹).

به طور کلی، سیاست در یمن با ایجاد ائتلاف‌ها و پادائتلاف‌هایی از این دست، مشخص می‌شود. القاعده نیز به این ترکیب اضافه شد و به سرعت در سیاست اتحادها ادغام شد. در نهایت، جنبش‌های شورشی، تقویت شده و چارچوب دولتی، تضعیف گردید. این امر، یک دستورکار مطمئن برای وضعیت شکننده است. به واسطه‌ی هرج و مرج به وجود آمده، سازمان‌های سلفی-جهادی، تسلط خود را بر یمن تقویت کردند. علی‌رغم تداوم فشار نیروهای امنیتی و ترورهای متعدد توسط پهلپادهای آمریکایی، قدرت و نفوذ القاعده در یمن جنوبی، چالشی جدی برای توانایی ایجاد ثبات در استان‌های جنوبی بوده است. از سوی دیگر، ضعف ارتش یمن، به القاعده این امکان را داده است که در گستره‌ی وسیع جنوب شرق قدرت پیدا کند (Michael & Guzansky، ۲۰۱۷، ص. ۸۸-۹۱).

۲-۳-۴. داعش

با شکست داعش در عراق و سوریه و ظهور انفکاف درون‌سازمانی بین نیروهای وابسته به آن، سران این گروه، یمن را پایگاهی مهم و کارآمد برای استمرار تحرکات جهادی خود دیدند. در واقع، شکنندگی دولت یمن و چندپارچگی جامعه‌ی یمنی، بستری مناسب برای ورود این گروه سلفی تکفیری بوده است. گسترش حضور و نفوذ داعش در یمن از همان ابتدا، صحنه‌ی نزاع و درگیری یمنی‌ها را به سمت وسوی منازعه‌ی درون‌گفتمانی بین القاعده و داعش پیش برد؛ این‌گونه که از نوامبر ۲۰۱۴م، تعدادی از نیروهای القاعده با پیوستن به داعش، مهر تأییدی بر بی‌تحرکی القاعده، در قبال وضعیت حاکم بر یمن، زدند. این در حالی است که القاعده، از ابتدای حضور و فعالیت خود در یمن، ایده‌های جهادی‌اش را با اقدامات استشهادهای و انفجارهای کور پیش می‌برد؛ اما ارتباط آن با حوثی‌ها و وجود برخی تبادلات بین

۱. قاعدة الجهاد فی جزيرة العرب.

۲. جيش عدن أبین الإسلامی



این دو جریان، زمینه را برای شکاف در القاعده فراهم آورد. هرچند برخی سران القاعده در ابتدا خواهان بیعت با بغدادی بودند، ولی چون اندیشه‌ی حاکم بر رفتار داعش را در تناقض با وضعیت مطلوب و جامعه‌ی برتر مدنظر خود می‌دیدند، ابتدا به اختلاف در ساحت نظر پرداخته و آن‌گاه از مجرای تبیین اختلاف نگرشی خود با داعش، با آنان وارد نزاع میدانی شدند (مرکز الإمارات للسياسات، ۲۰۱۸/۰۷/۳۰). در نوامبر ۲۰۱۴م، القاعده در جزیره‌العرب، خلیفه خواندن ابوبکر البغدادی را رد کرد. به گفته‌ی حارث النظاری، یکی از رهبران سازمان، اعلام خودخوانده‌ی خلافت، سبب نمی‌شود تا مشروعیت سایر گروه‌های اسلام‌گرا باطل گردد (عادل، ۲۰۱۹؛ الصالح، ۲۰۱۹). این نگاه که به‌نوعی با ایده‌ی داعش مبنی بر تأسیس خلافتی فراگیر در تضاد بود، تضاد رسمی سران القاعده با داعش به حساب می‌آمد.

هرچه به سال‌های پس از ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ نزدیک شدیم، مشاهده شد که القاعده، از وسعت نفوذ داعشی‌ها در یمن به هراس افتاده و آن‌گاه که «ولایت صنعاء» به‌عنوان جزئی از خاک دولت اسلامی تعریف شد، نیروهای جهادی القاعده وارد نزاع میدانی با داعش شدند. این نزاع، هرچند از همان ابتدا منجر به انفجار برخی از مساجد به دست داعشی‌ها شد، اما زمینه را برای افزایش مقبولیت القاعده در بین سلفی‌های جهادی فراهم آورد. در همین راستا، در جریان انفجار مسجد بدر در سال ۲۰۱۵م و کشته شدن ۱۴۲ نفر که داعش به ارتکاب آن متهم بود، سران القاعده، حُسن استفاده را برای به حاشیه راندن داعش کرده و فعالیت خود را در مناطق جنوبی به‌عنوان یکی از حوزه‌های نفوذ داعش افزایش دادند. در مقابل، رهبران داعش با انتشار بیانیه‌هایی چند، می‌کوشیدند نشان دهند که القاعده نمی‌تواند رهبر اسلام‌گرای راستین در یمن باشد (المشرعی، ۲۰۲۰/۰۶/۱۶). بدین شکل، جهادی‌های وابسته به داعش، خود را به‌عنوان تنها جریان سلفی که توانسته است کفر دور (غرب) و نزدیک (شیعه و حوثی‌ها) را به طور یکسان طرد کند، بهترین سازمان برای نیل به آرمان دیرین جهادی‌ها (جهاد و مردن در صحنه‌ی مبارزه) دانستند (العرب، ۲۰۲۰/۲/۸). بر اساس گزارشی که سازمان ملل در سال ۲۰۱۹م منتشر کرد، تعداد اعضای داعش در یمن، بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ نفر تخمین زده می‌شد؛ درحالی که اعضای سازمان القاعده، به هفت هزار نفر بالغ می‌گردید که در استان‌های مختلف توزیع شده بودند (عادل، ۲۰۱۹).

بدین ترتیب، داعش علی‌رغم بستر مناسب دولت شکننده، نتوانست در یمن ریشه بدواند. علل و دلایل این موضوع نیاز به پژوهشی مستقل دارد. کنдал، دلایل این ناتوانی را چنین برمی‌شمارد: بی‌رحمی آشکار و حملات بی‌رویه، ناتوانی آنان در رقابت با ریشه‌های عمیق



القاعده و قدرت ارضی آن، ناتوانی در یافتن راه‌های متفاوت فرهنگی برای جلب توجه مردم محلی و همچنین مشکلاتی که جنگ‌جویان خارجی برای رسیدن و ادغام در یمن با آن روبه‌رو هستند. علاوه بر این‌ها، باید سبک رهبری متکبرانه‌ی داعش را هم به این دلایل افزود (Kendall، ۲۰۱۹، ص. ۷۸-۷۹).

نتیجه‌گیری

هرگونه تحلیلی از شبکه‌های سلفی در یمن، با شکاف‌ها و انشعابات میان گروه‌های قبل و در حین جنگ و نیز متغیرهای جغرافیایی، درهم‌پیچیده و بنابراین، نمی‌توان سلفی‌ها را به‌عنوان یک جریان یک‌دست نگریست. با چشم‌پوشی از سیاست‌های داخلی گروه‌های متنوع سلفی، آن‌ها در یمن، اکثریت نیروهای امنیتی را در بسیاری از استان‌های جنوبی تشکیل می‌دهند و نیروهای جنگ‌جوی اصلی در خطوط نبرد با انصارالله و متحدانش، از جمله در مرزهای عربستان با یمن، تعز و ساحل دریای سرخ به شمار می‌روند. به‌خاطر حمایت‌های خارجی از این گروه‌ها، نوع‌گش‌گری آن‌ها در صحنه‌ی نبرد و صحنه‌ی سیاسی یمن، از نحوه‌ی هماهنگی حامیان آن‌ها، از جمله عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی متأثر خواهد بود.

با این‌همه، از منظر راهبردی و آینده‌نگرانه به دلیل امکان فعال شدن مجدد شکاف‌های موجود که بعضاً به دلایلی همچون نگاه‌های حامیان منطقه‌ای این گروه‌ها، ظاهراً خاموش گردیده، هرگونه اختلاف میان حامیان خارجی این گروه‌ها و ناتوانی در جای دادن آن‌ها در ساختارهای امنیتی یمن اعم از ملی یا محلی، می‌تواند شکاف‌ها را فعال نماید. این امر خود، برخاسته از بستری است که آن را دولت‌شکننده می‌نامیم؛ چرا که در رتبه دولت-کشورهای شکننده، یمن همواره در جای‌گاه ۱۰ کشور نخست در میان ۱۹۰ کشور قرار داشته است. شکنندگی دولت به دلیل بحران‌های ناشی از منازعه بر سر مسائل سیاسی، اقتصادی و نظامی است. به دلیل عدم تجانس ساختار فرهنگی در میان طیف‌های مختلف یمن همچون زیدیان حوثی، سلفی‌ها، القاعده، حراک جنوب و نیز نابسامان بودن جامعه (شکاف‌های قومی - مذهبی جامعه یمن)، و دخالت قدرت‌های خارجی اعم از منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با اهداف و نیات متفاوت و گاه متضاد، اختلافات سیاسی در یمن تشدید می‌گردد و بستری مناسب برای نیروهای سلفی و تکفیری فراهم می‌آورد.

گروه‌های سلفی در یمن، حتی از نوع سلفیه‌ی سنتی، ممکن است در آینده علیه حامیان

امروز خود، یعنی عربستان و امارات موضع گرفته و یا دست به اقداماتی بزنند. آنچه امروزه آن‌ها را به مدد هماهنگی‌های حامیان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای‌شان گرد هم آورده و متحد ساخته، در حوزه‌ی هویتی و گفتمانی، بر نوعی مخاصمه‌ی گفتمانی علیه هویت شیعی زیدی در یمن است. بنابراین، امکان جذب عناصری از گروه‌های مختلف سلفی در سلفیه‌ی جهادی همچون القاعده و حتی داعش در آینده وجود دارد.

در مجموع، می‌توان گفت شکنندگی دولت در یمن به علت اختلال در اقتدار، مشروعیت و نهایتاً قابلیت دولت، سبب گردیده تا کارویژه‌های دولت را بازیگران غیردولتی به ویژه گروه‌های اسلام‌گرا انجام دهند. با توجه به پشتوانه‌ی منطقه‌ای سلفی‌گری، به خصوص از سوی عربستان سعودی از یک طرف و نیز بازی سیاسی بازیگران بین‌المللی و استفاده‌ی ابزاری از سلفیه‌ی جهادی، این گروه‌ها از پتانسیل ایدئولوژیک و نیز توانایی ارائه‌ی برخی خدمات در مناطقی که حاکمیت و اقتدار دولت دچار ترک شده و مشروعیت آن کاسته شده، برخوردارند. همین امر به گسترش آن‌ها کمک کرده است. در عین حال، نباید تأثیر عوامل دیگر را در رشد و یا افول این گروه‌ها نادیده گرفت.



منابع

- احتشامی، ا. (۱۳۹۶). اقتصاد سیاسی، جنگ و انقلاب. ا. فرخنده و م. سلامی استاد (مترجم). تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- بروک، ل؛ هنریک هلم، ه؛ سورنسن، ج؛ استول، م. (۱۳۹۴). دولت‌های شکننده: جامعه‌شناسی جنگ و منازعه در دنیای مدرن. ا. رشیدی (مترجم). تهران: امیرکبیر.
- البکیری، ن. (۲۰۱۳). الحركات الإسلامية في اليمن. فی: ع. عماد، الحركات الإسلامية في الوطن العربي. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- بیگی، ع.ر. (۱۴۰۰). سیاست و حکومت در یمن. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- حمیدی، م.ع. (۲۰۱۶). مدرسة الإحياء السني في اليمن و علاقتها بالوهابية و تأثيرها في تيارات النهضة والإصلاح المعاصرة. فی: تحرير ر. السمهورى، الوهابية والسلفية: الأفكار والآثار، مراجعة م. يسرى إبراهيم و آخرون. بیروت: الشبكة العربية للأبحاث والنشر.
- الدغشى، ا.م. (۲۰۱۴). السلفية اليمنية: الأصول والفروع. فی: ب. موسى نافع، ع. عبدالمولى و الحواس تقيه، الظاهرة السلفية: التعددية التنظيمية والسياسات. قطر (الدوحة): مركز الجزيرة للدراسات.
- الدغشى، احمد محمد (۲۰۱۲/۱۲/۳). «التيار السلفي في اليمن: تحدي التصدعات وفرص الثورة»، الجزيرة: <https://studies.aljazeera.net/en/node/3484>
- رجب، ع؛ الشريف، ا. (۲۰۲۰/۱۲/۵). انصار الشريعة في اليمن ... جناح الإخوان ... وريث القاعدة ... وحليف داعش: <https://www.islamist-movements.com/11047>
- رسولی، م. (۱۳۹۴). انقلاب یمن. تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- سلطانی گیشینی، م.ج.؛ وثوقی، س.؛ ابراهیمی، ش. (۱۳۹۶). «دولت شکست‌خورده و جنگ‌های جدید: مطالعه موردی داعش در خاورمیانه. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ۸، شماره ۳، ص. ۱۱۷-۱۴۵.
- شحادة، م. (۲۰۰۸). تحولات الخطاب السلفي. بیروت: الشبكة العربية للأبحاث والنشر.
- صوفی، م. (۱۳۹۶). باب المنذب، چرخش استراتژیک یمن. تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- الصالح، ه. (۲۰۱۹/۶/۳۰). تاريخ تكتبة الانشقاكات ... هل يحتضر تنظيم داعش باليمن؟ العربية: <https://www.alarabiya.net/arab-and-world/yemen/2019/06/30>
- عادل، ا. (۲۰۱۹/۹/۱). الإخوان — داعش — القاعدة: علاقات أئمة على أرض اليمن الطاهرة: <https://www.almarjie-paris.com/10858>
- علیزاده موسوی، س.م. (۱۳۹۴). جریان‌شناسی سلفی‌گری: مطالعه تنوع حاکم بر جریان‌های سلفی و زمینه‌های شکل‌دهنده به آن. روابط فرهنگی، سال ۱ شماره ۱، ص. ۲۷-۱۱.
- العرب (۲۰۲۰/۲/۸). مقتل قاسم الریمي ضرب قاصمة لتنظيم القاعدة في اليمن: <https://alarab.news>
- فتحی، ع. (۱۳۹۷). جریان‌شناسی تفسیر سلفی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کاوایانی‌راد، م.؛ اعظمی، ه؛ بخشی، ا.؛ رسولی، م. (۱۳۹۷). تبیین قلمروگستری سازمان‌های بنیادگرا در دولت‌های شکننده (مطالعه موردی: داعش در مصر). ژئوپلیتیک، سال ۱۴، شماره ۱،



ص. ۲۶-۵۷.

المحوری، ص. (۲۰۱۸/۹/۱۵). السلفیون والإخوان المسلمون فی الیمن ... علاقات معقدة حول أولویات السياسة وقتال الحوثیین: <http://brotherrachid.com/ArticleID/2025>
مركز الإمارات للسیاسات (۲۰۱۸/۰۷/۳۰). القتال بین القاعدة و داعش فی محافظة البیضاء بالیمن: هل يتكرر النموذج السوری؟

<https://epc.ae/ar/brief/fighting-between-al-qaeda-and-isis-in-yemen-a-repeat-of-the-syrian-model>

المشرعی، م. (۲۰۲۰/۰۶/۱۶). داعش والقاعدة فی الیمن: محاولات یائسة لاستغلال الفراغ الأمني. صحيفة العرب: <https://alarab.co.uk/>

هالیدی، ف. (۱۳۹۰). سیاست خارجی یمن. در: سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ر. قهرمان پور و م. مساح (مترجم). تهران: دانشگاه امام صادق(ع)، ص. ۴۵۷-۴۹۶.

هوشنگی، ح.; پاکتچی، ا. (۱۳۹۰). بنیادگرایی و سلفیبه: بازشناسی طیفی از جریان های دینی. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).

یزدان فام، م. (۱۳۹۰). دولت های شکننده و امنیت انسانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Ardemagni, E. (2019). *The Huthis: Adaptable Players in Yemen's Multiple Geographies*. EDUCatt Università Cattolica, Milano.

Ardemagni, E. (2016). Framing AQAP's intra-jihadi hegemony in Yemen: shifting patterns of governance and the importance of being local. In: *SICUREZZA, TERRORISMO E SOCIETÀ (INTERNATIONAL JOURNAL Italian Team for Security, Terroristic Issues & Managing Emergencies)*, p. 21-34.

Bonnefoy, L. (2010). *Deconstructing Salafism in Yemen*. <https://ctc.usma.edu/deconstructing-salafism-in-yemen-2/>

Carment, D., Landry, J., Samy, S. & Shaw, S. (2015). Towards a theory of fragile state transitions: evidence from Yemen, Bangladesh and Laos. *Third World Quarterly*, 36(7), p.1316-1332.

Carment, D. & Samy, Y. (2019). *Exiting the fragility trap: Rethinking our approach to the world's most fragile states*. Ohio University Press.

Diwan, K.S. & et al. (2018). *The Geoeconomics of Reconstruction in Yemen*. UAE Security Forum. 2018 Arab Gulf States Institute in Washington. Available at:

https://agsiw.org/wp-content/uploads/2018/11/Yemen_UAESF_ONLINE.pdf

Ghanem, A. (2019). Addressing Social Fragmentation in Yemen.

<https://sanaacenter.org/publications/analysis/7137>

Kendall, E. (2019). The Failing Islamic State Within The Failed State of Yemen. *PERSPECTIVES ON TERRORISM*, Vol.13, No.1.

Michael, K. & Guzansky, Y. (2017). *The Arab World on the Road to State Failure*. Institute for National Security Studies.



United Nations population estimates and projections (2022). Available at:
<https://worldpopulationreview.com/countries/yemen-population>



سال بیست و پنجم / شماره نود و نهم / پاییز ۱۴۰۱

References

- Adel, A. (2019). Al-Ikhwan-ISIS-al-Qaeda: sinful relations in the pure land of Yemen. Accessible at <https://www.almarjie-paris.com/10858>.
- Al-Arab. (2020). The killing of Qasim al-Rimi was a severe blow to al-Qaeda in Yemen. Accessible at <https://alarab.news/-مقتل-قاسم-الريمى-ضرب->
- قاصمة-لتنظيم-القاعدة-فى-اليمن
- Al-Bukayri, N. (2013). Islamic movements in Yemen. In: A. Imad, Islamic movements in the Arabic homeland. Beirut: Center for the Studies of Arabic Unity.
- Al-Daghshi, A.M. (2012). The Salafid wave in Yemen: the challenge of escalations and opportunities for revolution. al-Jazeera. Accessible at <https://studies.aljazeera.net/en/node/3484>.
- Al-Dhaghshi, A.M. (2014). Yemeni Salafism: principles and ancillaries. In B. Musa Nafi, A. Abd al-Mawla, and al-Hawas Taqiyya, The Salafi phenomenon: organizational pluralism and policie. Doha, Qatar: al-Jazeera Center for Studies.
- Alizadeh Mousavi, S.M. (2015). Study of the Salafi movement: study of the plurality of Salafi movements and its grounds. Cultural relations, 1(1), 11-27.
- Al-Mihwari, S. (2018). Salafis and Muslim Brotherhood in Yemen ... complicated relations concerning the priorities of politics and the war of Houthis. Accessible at <http://brotherrachid.com/ArticleID/2025>.
- Al-Mishraei, M. (2020). ISIS and al-Qaeda in Yemen: Desperate attempts to exploit the security vacuum. Sahifat al-Arab. Accessible at: <https://alarab.co.uk/داعش-والقاعدة-فى-اليمن-محااولات-يائسة-لاستغلال-الفراغ-الامنى/>
- Al-Salih, H. (2019). A history written by divisions ... is the ISIS organization present in Yemen? Al-Arabiya. Accessible at <https://www.alarabiya.net/arab-and-world/yemen/2019/06/30>.
- Ardemagni, E. (2016). Framing AQAP's intra-jihadi hegemony in Yemen: shifting patterns of governance and the importance of being local. In: SICUREZZA, TERRORISMO E SOCIETÀ (INTERNATIONAL JOURNAL Italian Team for Security, Terroristic Issues & Managing Emergencies), 21-34.
- Ardemagni, E. (2019). The Huthis: Adaptable Players in Yemen's Multiple Geographies. EDUCatt Università Cattolica, Milano.
- Beygi, A.R. (2021). Politics and government in Yemen. Tehran: Imam Sadiq University.
- Bonnefoy, L. (2010). Deconstructing Salafism in Yemen. <https://ctc.usma.edu/deconstructing-salafism-in-yemen-2/>.
- Brock, L.; Holm, H.; Sorenson, G.; Stohl, M. (2015). Fragile States: war and conflict in the modern world. A. Rashidi (tr.). Tehran: Amir Kabir.
- Carment, D. & Samy, Y. (2019). Exiting the fragility trap: Rethinking our approach to the world's most fragile states. Ohio University Press.





- Carment, D., Landry, J., Samy, S. & Shaw, S. (2015). Towards a theory of fragile state transitions: evidence from Yemen, Bangladesh and Laos. *Third World Quarterly*, 36(7), 1316-1332.
- Diwan, K.S. & et al. (2018). *The Geoeconomics of Reconstruction in Yemen*. UAE Security Forum. 2018 Arab Gulf States Institute in Washington. Available at: https://agsiw.org/wp-content/uploads/2018/11/Yemen_UAESF_ONLINE.pdf
- Ehteshami, A. (2017). *Political economy, war, and revolution*. A. Fakhondeh and M. Salami Ostad (tr.). Tehran: Donya-ye Eghtesad Publication.
- Emirates Center for Policies. (2018). *War between al-Qaeda and ISIS in al-Bayda' Governorate in Yemen: will the Syrian example recur?* Accessible at <https://epc.ae/ar/brief/fighting-between-al-qaeda-and-isis-in-yemen-a-repeat-of-the-syrian-model>.
- Fathi, A. (2018). *Study of the movements of Salafi exegesis of the Quran*. Qom: Research Institute of Hawzeh and University.
- Ghanem, A. (2019). *Addressing Social Fragmentation in Yemen*. <https://sanaacenter.org/publications/analysis/7137>.
- Hamidi, M.A. (2016). *The school of Sunni revival in Yemen and its relation to Wahhabism and its impact on contemporary waves of movement and reform*. In R. al-Samhuri (ed.), *Wahhabism and Salafism: thoughts and works*. Beirut: The Arabic Network of Studies and Publication.
- Holliday, F. (2011). *Yemen's foreign policy*. In *Foreign policies of Middle Eastern countries*, R. Ghahramanpour and M. Massah (tr.), 457-496. Tehran: Imam Sadiq University.
- Houshangi, H.; Pakatchi, A. (2011). *Fundamentalism and Salafism: recognition of a spectrum of religious movements*. Tehran: Imam Sadiq University.
- Kavianirad, M.; Azami, H.; Bakhshi, E.; Rasuli, M. (2018). *An account of the expansion of fundamentalist organizations in fragile states (the case study of ISIS in Egypt)*. *Geopolitics*, 14(1), 26-57.
- Kendall, E. (2019). *The Failing Islamic State within The Failed State of Yemen*. *PERSPECTIVES ON TERRORISM*, 13(1).
- Michael, K. & Guzansky, Y. (2017). *The Arab World on the Road to State Failure*. Institute for National Security Studies.
- Rajab, A.; al-Sharif, A. (2020). *Helpers of the Sharia in Yemen ... Wings of al-Ikhwan ... hairs of al-Qaeda ... and ally of ISIS*. Accessible at <https://www.islamist-movements.com/11047>.
- Rasouli, M. (2015). *Yemen's revolution*. Tehran: Andishe-sazan Noor Institute of Studies.
- Shuhada, M. (2008). *Developments of the Salafi discourse*. Beirut: Arabic Network of Studies and Publication.
- Soltani Gishini, M.J.; Vosooghi, S.; Ebrahimi, Sh. (2017). *The fragile state and new wars: the case study of ISIS in the Middle East*. *Political and international approaches*, 8(3), 117-145.
- Sufi, M. (2017). *Bab al-Mindab, the strategic turn of Yemen*. Tehran:

Andishe-sazan Noor Institute of Studies.

United Nations population estimates and projections (2022). Available at:
<https://worldpopulationreview.com/countries/yemen-population>.

Yazdanfam, M. (2011). Fragile states and human security. Tehran: Research
Institute of Strategic Studies.



Abstracts